

## مروري بر مصائب النواصب قاضي نورالله شوشترى) موضوعات منازعات مذهبي در قرن دهم هجري)

رسول جعفریان

منبع:

<http://www.historylib.com>

مقدمه

قاضي شهيد سيد نورالله بن شرف الدين مرعشي حسيني شوشترى (۹۶۵ - ۱۰۱۹) يكي از استوانه هاي استوار تشيع در هند قرن دهم هجري و يك نابغه علمي در روزگار خویش است که پس از شهادت و تا به امروز، مزارش در شهر آگره، زیارتگاه شیعیان و علاقه مندان است. وجه بارز زندگي علمي وي، به طور عمده در تلاش هاي علمي اش در دفاع از هويت شيعه، بسط آن و دفاع جانانه از مباني آن در برابر معترضان و مخالفان عقايد شيعه است. در اين باره هر آنچه نوشت، در دفاع از تشيع بود. اثر مشهور وي مجالس المؤمنین نخستین تاریخ شيعه آن هم به سبكي كاملا نو و جديد و در نوع خود واقعا بي مانند است.

دفاع وي از تشيع، در قالب پاسخ گويي به شبهات مخالفان آن هم با خروش تمام در تمامی مراحل زندگي علمي اش آشکار است. در این زمینه سه رديه عليه سه کتاب دارد:

۱. کتاب احقاق الحق که در رد بر کتاب فضل بن روزبهان خنجي با عنوان ابطال نهج الباطل نوشت و فضل آن کتاب را در رد بر نهج الحق علامه حلي پرداخته بود. احقاق را آيت الله مرعشي چاپ کرد اما همچنان بخشي برجاي مانده و بيشر به کار محققان احقاق پرداخته شد.
۲. الصوارم المهرقه که در پاسخ به کتاب صواعق المحرقة ابن حجر هيثمي (م ۹۷۳) نوشته شد. این «صوارم» را مرحوم محدث ارموي در سال ۱۳۶۷ ق چاپ کرد.

۳. مصائب النواصب که در برابر کتاب نواقض الروافض ميرمخدوم شريفي (م ۹۸۸ يا ۹۹۵) نوشته شد. عربي آن تاکنون چاپ نشده بود اما فارسي آن توسط مدرس چهاردهي چاپ شده است.

تسلط قاضي در دفاع از تشيع، دقت وي در پاسخگويي به شبهات، بکار بردن روش هاي جدلي ، و اعتقاد وي به اعتدال علمي و عقيدتي از مهم ترين ويژگي هاي قاضي شهيد است که عاقبت جاننش را هم در دفاع از مرامش گذاشت. وي در این زمینه، متأثر از عبدالجليل رازي بود و در همین کتاب هم از آن نقل کرده است (۱۸۹/۲). مصحح نوشته است که این عبارت را در متن چاپي کتاب «نقض» نيافته است).

برخي از اهل طعنه، قاضي شهيد را شيخ شيعه تراش مي نامند و در برابر كساني او را شيخ شيعه شناس مي شناسند. واقعيت آن است که وي بسيار دقيق و ظريف است. این ممکن است که در باره نسبت تشيع به كساني به خطا رفته باشد، اما دقت فوق العاده اي در سنجش عقايد افراد دارد و تلاش مي کند تا از راه هاي ظريفي به دل واقعيت برسد.

چند دهه پيش، محمدعلي مدرس رشتي چهاردهي ترجمه فارسي کتاب مصائب النواصب را منتشر کرد، اما تا آنجا که مي دانيم نسخه عربي آن تاکنون به چاپ نرسیده بود. و این امر بسيار شگفتي است، به خصوص که بسياري از

کتابهای شیعه، آن هم شیعیان هند، از ۱۵۰ سال پیش به این طرف، به صورت سنگی در آن دیار چاپ می شد، اما این کتاب مورد غفلت قرار گرفته و اثر یاد شده تاکنون در نجف و ایران هم به چاپ نرسیده بود.

اکنون کتاب «مصائب النواصب» در دو مجلد منتشر شده و مصحح محترم آقای قیس العطار، ضمن آن که کتاب را بر اساس چندین نسخه تصحیح کرده و نسخه بدلها و حواشی مؤلف را آورده، مقدمه ای در شرح حال قاضی همراه با فهرس جامعی از کتاب در پایان مجلد دوم به علاقه مندان عرضه کرده است. مع الاسف نسخه های مورد استفاده ایشان غالباً دچار نقص بوده و زمانی که بنده به استاد ارجمند جناب آقای حاج سید محمدعلی روضاتی عرض کردم که کتاب چاپ شده است فرمودند که ایشان دست کم چهار نسخه عالی از این اثر را در اختیار دارند.

تلاش مصحح برای ارائه متنی صحیح بر اساس انتخاب خودشان از نسخه ها، ستوده است. اما باید گفت در تصحیح این اثر، در ارجاع به منابع دیگر نواقص جدی وجود دارد. شاید مهم ترین اشکال این باشد که مصحح، نسخه ای از نواقص الروافض در اختیار نداشته است. از آن بدتر این که شرح حالی از میرمخدوم در مقدمه نیامده و گویا به آنچه مؤلف در مقدمه کتاب در باره اجداد وی آورده بسنده شده است. به علاوه در باره ظرف زمانی که این اثر در آن تألیف شده، نکته ای در مقدمه به چشم نمی خورد. شاید این اشاره سودمند باشد که ما در مجلد اول کتاب «صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست» مروری بر تحریر مختصر نواقص کرده و در آن کتاب، اطلاعات پراکنده ای از زندگی وی به دست داده ایم که بر اساس فهرست اعلام می توان آن موارد را به دست آورد.

کتاب مصائب مانند آثار دیگر شهید، تنها یک اثر کلامی - شیعی نیست بلکه سرشار از نکات ظریف تاریخی است که در چهارچوب مباحث تاریخ تشیع، و ادبیات منازعه علمی میان شیعه و سنی در قرن اول دولت صفوی، می تواند راه گشا باشد. شهید با فضای ایران این دوره و نیز از مسائل دوره اسماعیل و طهماسب وقوف داشته است.

البته متن کتاب نواقص الروافض هم که از میرمخدوم است، اثری سرشار از مواد تاریخی است.

میرمخدوم (گویا متولد ۹۴۶) که در قزوین می زیسته در سایه دولت صفوی تسنن خود را حفظ کرده و کمابیش به تقیه روزگار را می گذرانده است تا آن که شاه اسماعیل دوم در سال ۹۸۵-۴ روی کار آمد و تلاش کرد تا با محدود کردن قزلباشان و علمای شیعه، اوضاع مذهبی ایران را تحت کنترل درآورد. وی بامقاومت این دو گروه یعنی قزلباشان و علما روبرو شده و در نهایت سرنگون گردید. در این وقت، میرمخدوم که در دوره اسماعیل دوم کروفری داشت، به اجبار از ایران به کشور عثمانی گریخت و در آنجا مورد نوازش قرار گرفت. در تقدیر از وی بود که منصب قضاوت مکه بدو سپرده شد و گویا همانجا بود تا بمرد.

زندگی طولانی وی در ایران آن هم در قزوین که پایتخت دولت صفوی در دوره طهماسب بود، سبب شده بود تا وی از نزدیک با تحولاتی که در این دوره در ارتباط با تشیع رخ داده بود، آشنا باشد. به همین دلیل در جای جای کتابش از معاصران خود از علمای شیعه یا شاعران و برخی چهره های دیگر یاد می کند. چنان که از رسم و رسوم فراوان مردم سخن به میان می آورد و نشان می دهد که بر آن است تا نه تنها تشیع را از دید کلامی - تاریخی نقد کند بلکه با وقوف به آنچه در این دوره در جریان بوده می کوشد تا روند توسعه تشیع و آداب و رسوم آن را هم زیر باد انتقادهای خود بگیرد.

دشمنی اصلی وی در این نوشته با محقق کرکی است که البته در نقد قاضی نمی توان این نکته را دریافت اما با مراجعه به متن مفصل نواقص این امر کاملاً مشهود است.

بدین ترتیب و با توجه به تسلط قاضی بر مسائل تاریخی و آگاهی او نسبت به ایران، می توان دریافت که این دو اثر می توانند نقش مهمی در بازگو کردن برخی از منازعات فکری - مذهبی این دوره تاریخی، آن هم به صورت عینی و

تاریخی در اختیار ما بگذارند.

گفتنی است که نواقض دست کم دو تحریر مفصل و مختصر دارد. به نظر می‌رسد آنچه در اینجا از طرف قاضی نقد شده است تحریر مختصر آن است. شاهد آن که، در ص ۲۲۵ مجلد دوم از مصائب النواصب، سخنی از فخر رازی نقل شده که ناقص نقل شده و آخرش آمده است که هر کس متن کامل را می‌خواهد «فعلیه بأصل النواقض». مگر آن که این عبارت را قاضی ملخص کرده باشد که بعید می‌نماید زیرا قبل از عبارت «اقول» قاضی است. در برابر نواقض چندین ردیه نوشته شد. نخستین همین مصائب است که در سال ۹۹۵ به انجام رسید و این گویا هفت سال پس از درگذشت میرمخدوم به سال ۹۸۸ در مکه بود. گرچه برخی (مانند اسکندریک در عالم آراء) درگذشت او را در همین سال ۹۹۵ دانسته‌اند. (بنگرید: مجله آینه پژوهش، ش ۳۹، ص ۶۴).

ردیه دیگر العذب الواصب علی الجاهد الناصب از ابوعلی حائری (م ۱۲۱۵) است که یاد آن در ذریعه: ۲۴۰/۱۵ آمده است.

ردیه دیگر محق الباطل از سید محمد حسینی مرعشی (م ۱۲۶۵) جد آیت الله مرعشی نجفی است. چنان که میر محمد بن محمد هادی حسینی مرعشی هم نقدی بر آن نوشته است. (در این باره بنگرید به مقدمه آیت الله مرعشی در مصائب النواصب فارسی، ص ۱۵). آقای مرعشی همانجا از کتابی با عنوان نوروزیه هم که توسط ملا باقر اسماعیل کجوری در رد بر نواقض نوشته شده، یاد کرده است.

الشهب الثاقبة الناصبة رد بر خلاصه ای که سید محمد بن رسول برزنجی (م ۱۱۲۳) از نواقض به عمل آورده نوشته شده است (ذریعه: ۲۵۸/۱۴).

مرور بر کتاب

کتاب مصائب به تناسب خود نواقض، شامل چند مقدمه و چند جُند است که به ترتیب بر آن مرور کرده و اطلاعات تاریخی آنها را عرضه خواهیم کرد. قضای مقدمه کوتاهی نوشته و در حاشیه ای که بعدا تحریر کرده است می‌گوید که چون میرمخدوم کتابش را به سلطان عثمانی تقدیم کرده است، من هم کتابم را به سلطان صفوی یعنی شاه عباس تقدیم می‌کنم (۶۲/۱). طبعاً این حاشیه می‌تواند مدت زمانی پس از تألیف به اصل کتاب افزوده شده باشد. در این عبارت با بکار بردن تعابیر بسیار شگفت، ستایش فراوانی از شاه عباس به عمل آمده است. عبارت یاد شده تنها در یکی از چند نسخه مورد استفاده مصحح آمده است.

قاضی در نخستین مقدمه خود، بحث را با نسب میرمخدوم آغاز کرده و در این باره می‌نویسد، وی از فرزندان دختر میر سید شریف جرجانی ادیب مشهور است. قاضی در اثبات تشیع میر سید شریف می‌کوشد و می‌گوید که وی بنا به تصریح خودش جرجانی است و در خطبه شرحش بر «مفتاح» سفرش را به بلاء ماوراءالنهر «بلاء و ابتلاء» وصف می‌کند. قاضی می‌نویسد، مردمان بلاد ماوراءالنهر از زمان فتح تا زمان ما، به طور حاصل اهل سنت و جماعتند؛ چنان که اهل جرجان و استرآباد از زمان شیوع اسلام در آنها بر مذهب امامیه بوده اند (ص ۶۶/۱).

گفتنی است که در قرن نهم و با برآمدن چراغ علم در ماوراءالنهر، بسیاری از جرجانی‌ها برای تحصیل به آن دیار می‌رفتند و این رویه تا آغاز عصر صفوی ادامه داشت.

قاضی به نکات ظریفی که میرسید شریف در مقدمه کتابش «شرح مفتاح العلوم» آورده و حکایت از تشیعش دارد اشاره می‌کند و در لابلای بحث گاه اشعار فارسی می‌آورد و یکی از آن اشعار که جزو ادبیات شیعه فارسی زبان پیش از صفوی در خراسان است، یک رباعی از ابوبکر تاییادی است که می‌گوید:

گر منظر افلاک شود منزل تو وز کوثر اگر سرشته گردد گل تو چون مهر علي نباشد اندر دل تو مسکن تو و رنج هاي بي حاصل تو وي مقدمه ميرسيد شريف را بر کتاب مفتاح العلومش، مقدمه یک «سید شيعي استرآبادي» برابر «سني ماوراءالنهری نهرواني خارجي» مي داند (۶۷/۱). این همان نگاه شيعه شناسانه اوست. در ادامه اشاره دارد که بسياري از عالمانی که در دیار سني مي زیستند، در واقع شيعه بودند. شاهدش سخن علامه حلي در منهاج الكرامه است که مي گوید: تصور نمي کتم احدي که مخلص باشد و بر جزئیات مکتب ما واقف شود، مذهبي جز مذهب ما اختيار کند، حتي اگر در خفا باشد، زیرا در ظاهر، با وجود مدارس و رباطها و موقوفه ها بايد به دنبال زندگي دنيايش باشد. علامه مي افزاید: بسياري را مي بينيم که در باطن امامي مذهبند، اما حب دنيا و رياست طلبی، آنان را از اظهار آن باز مي دارد. من يکي از ائمه حنابله را دیدم که مي گفت: ليس في مذهبکم البغلات و المشاهرات. همچنين يکي از بزرگترين مدرسان شافعي زمان ماه هم وقتي مرد، وصيت کرد که شيعيان او را تغسيل و تکفين کنند و او را در مشهد امام کاظم دفن کنند و من شهادت مي دهم که او مذهب امامي داشت (منهاج الكرامه، ص ۶۷).

این تحليل قاضي مباني همان است که با اندک اشاره اي که در گرايش هاي مذهبي شخصي به تشيع مي يابد او را شيعه مي شمرد.

قاضي ادامه مي دهد که پسر ميرسيد شريف، تشيع خود را آشکار کرد و در شرحي که نوشت (بر چه کتابي؟) به نويسنده اعتراض کرد که چرا اصحاب را بر آل مقدم داشت و اين «کتقديم الحرام علي الحلال» است (۶۹/۱). اما جد ميرمخدوم، شريف دوم است که صدر شاه اسماعيل اول بود. همان که در حمله به خراسان همراه شاه اسماعيل بود و فتوای به کشتن شيخ الاسلام هرات دارد. وقتي محقق کرکي رسيد، از اين کار تأسف خورد و گفت اگر او را نگاه داشته بوديد بهتر بود که با وي مناظره مي کرديم و او را قانع مي ساختم. (۷۰/۱)

این شخص سيف الدين احمد تفتازاني بود و شرح اين ماجرا در جهانگشاي خاقان ۳۹۴ - ۳۹۵ آمده است. قاضي در باره سرانجام اين شريف مطلبي نگفته است اما از منابع ديگر آگاهيم که بعدها در جنگ چالدران به شهادت رسيد (در اين باره بنگريد: تاريخ تشيع در جرجان و استرآباد، ص ۷۰ - ۷۱).

شريف سوم هم از نسل همو، و از امراي دولت شاه طهماسب بود. در اينجا قاضي چنان وصفي از طهماسب دارد که نشانگر نهايت اعتبائي است که وي براي اين شاه صفوي که باني و باعث گسترش فرهنگ تشيع در ايران است، قائل است.

قاضي در اينجا به ميرمخدوم مي رسد و شرحي از گرايش شاه اسماعيل دوم به تسنن و حمايت ميرمخدوم و برخي ديگر مانند زين العابدین کاشي و ميرزاخان صديقي از او دارد. با کشته شدن اسماعيل دوم، ميرمخدوم که شافعي بود به عثماني گريخت و آنجا حنفي شد و خود را به دولت عثماني چسباند و منصب قضاي مکه را به دست آورد. قاضي گوید که ميرمخدوم نزد شاه اسماعيل دوم اظهار کرد شافعي است، مسأله از فقه شافعي پرسيدند، ندانست. گفت: حنفي است. از فقه حنفي پرسيدند، ندانست. کسي حاضر بود، اين شعر را مرتجلا گفت:

در کفر هم صادق نه اي ز نار را رسوا مکن (۷۳/۱).

مقدمه دوم در باره تعريف ايمان و اسلام است (۷۵/۱).

مقدمه سوم در باره تعريف فرقه ناجيه است (۹۷/۱)

مقدمه چهارم در باره تعريف صحابي از دیدگاه دو مذهب است (۱۲۵/۱)

مقدمه پنجم در نقد اجمالی احادیث اهل سنت است. (۱۵۱/۱).

در این مباحث برخی از دیدگاه‌های میرمخدوم نقل و سپس نقد شده و به مناسبت مطالبی هم از این طرف و آن طرف نقل می‌شود. از جمله برخی از اشعار فارسی است که اشاره به آن است که خون شهدای کربلا بر عهده کسانی است که از ابتدا سنگ نخست را کج گذاشتند.

بد کردن شمر هم ز بد کردن اوست خون شهدا تمام در گردن اوست (۱۵۹/۱)

این شعر از جمله ادبیات منظوم مذهبی است که در ایران پیش از صفوی در میان شیعیان خراسان و جرجان شیوع داشت. گهگاه اشعاری هم در مدح امام علی (ع) است که آنها هم از جمله همان ادبیات است (برای مثال: ۳۲۱/۱) وی یا این شعر:

مخالفتان علی را نماز نیست درست اگر چه سینه اشتر کنند پیشانی (۳۵۴/۱). این ادبیات در ایران، بسیار کهن بود. شعر زیر که قضای به نقل کتاب «نقض» در یکی از حواشی خود بر مصائب (۱۸۹/۲) آورده از آن حکایت دارد. شعری که به ادعای مصحح در متن چای فعلی نقض هم نیست:

گر فعل حمید ثقلین جمله تو داری واندر دلت از بغض علی نیم سپندان  
فردا که برآزند حساب همه عالم همراه تو باش بهره هاویه هامان

مقدمه ششم که بسیار کوتاه است، در باره روش استدلال شیعه به روایات اهل سنت در باره امام علی (ع) و اولاد ایشان است. قضای در این مقدمه، متنی را به فارسی در دو صفحه به نقل از پدرش آورده است.

مقدمه هفتم آن است که مذهب امامیه همان مذهب اهل بیت است. در اینجا وی مروری بر مشکلات تاریخی شیعه دارد و این که شیعه همیشه در پرده خفا بوده و با این حال، استوار برجای مانده است. وی می‌گوید که اکثر ائمه ما به شمشیر یا زهر به شهادت رسیدند و علمای ما بیشتر اوقات در تقیه بسر می‌بردند و با وجود اکثریت داشتن مخالفان، مذهب حق اهل بیت (ع) ثابت و استوار مانده است. وی به نمونه‌های جالبی از تعصب علمای اهل سنت در برابر دیدگاه‌های شیعه اشاره می‌کند. مواردی از این قبیل که زمخشری می‌نویسد: به مقتضای آیه «هو الذی یصلی علیکم و ملائکتہ» می‌توان بر همه مسلمانان صلوات فرستاد، اما چون روافض این را در باره ائمه خود شعار کرده‌اند، ما از آن منع می‌کنیم، و موارد دیگر (۱۸۶/۱ - ۱۸۷).

مقدمه هشتم در باره حکم لعن و موارد آن است. بحث وی در اینجا در تفکیک میان لعن و سب و اتهامات بی‌دلیلی که به شیعه نسبت داده می‌شود، جالب است. البته وضعیت قضای که فضای تند آن دوره می‌زیسته آن هم در هند، روشن است.

پس از این مقدمه هشت گانه، قضای مباحث کتابش را با تعبیر جُند اول و دوم و... ادامه می‌دهد.

جند اول در باره آیاتی است که میرمخدوم آنها را به عنون دلیل فضل صحابه به طور عموم ارائه کرده است.

جند دوم در باره احادیثی است که میرمخدوم در همین زمینه به آنها استناد کرده است.

جند سوم در رد ادله‌ای است که میرمخدوم در باره حقانیت خلفای سه‌گانه در مستولبی شدن بر احکام خدا پس از رحلت رسول (ص) به آنها استناد کرده است.

در جند سوم، جایی صاحب نواقض، تشیع امامی آل بویه را نفی می‌کند و می‌گوید هیچ سلطان امامی تا زمان ما نبوده است. قضای در برابر مطالبی در باره آل بویه و دیگر سلاطین امامی مذهب مانند خدا بنده ارائه می‌کند (۳۷۴/۱ - ۳۷۷).

در ضمن بحث، صاحب نواقض، حملاتی به شاه اسماعیل دارد و این که او شرابخوار بوده است. قضای این اتهام را

کذب و بهتان می‌داند. به خصوص در آغاز کار تا سلطنت که عادل و متقی شناخته می‌شود. وی تأیید می‌کند که در اواخر عمر به این مسائل متهم شد که نهایت گناه کرده، و توبه از هر گناه کاری پذیرفتنی است. وی همچنین نسبت های زنا و لواط را هم به وی تکذیب می‌کند. قاضی تأیید می‌کند که اگر هم چنین می‌کرده، فاسق بوده است. قاضی از این سخن میرمخدوم که گفته است شاه اسماعیل، خونریز بوده و اشاره اش به کشتن سنیان است، چنین پاسخ می‌دهد که فرضاً که چنین بوده باشد، اما این نخستین بار طلحه و زبیر و عایشه بودند که بغی بر امام علی (ع) کردند و خونریزی کردند. در اینجا از پدرش به نقد این ادعای اهل سنت می‌پذیرد که خونریزی آنان را ناشی از اجتهادشان می‌داند (۴۰۹/۱ - ۴۱۰).

چند چهارم در باره تناقضات موجود در نسبت ها و اتهاماتی است که وی متوجه برخی از عقاید خاص امامیه کرده است. میرمخدوم در مقدمه این مبحث، اظهار می‌دارد که وی بیش از هر کس - از کسانی که آن وقت در عثمانی بوده‌اند - به متون و عادات و آداب رافضه آگاهی دارد و مطالبی را بیان می‌کند که برای دیگران قابل دسترسی نیست. وی به طور ضمنی اظهار می‌دارد که برخی از آنچه در کتب کلامی سنیان در گذشته به روافض نسبت می‌دادند در واقع مربوط به اثنا عشریه که امروزه مصداق رافض هستند صادق نیست. به همین دلیل، اینان، به آن اتهامات به دیده تمسخر می‌نگرند. وی حتی برای نمونه از انتقاد هایی یاد می‌کند که حسن شیروانی در کتاب «الاحکام الدینیة فی تکفیر قزلباش» بیان کرده و گفته است که اینان به حلول خدا در وجود شاه اسماعیل و نیز به تناسخ و استحلالات خمر و ... اعتقاد دارند در حالی که اینها حقیقت ندارد و دروغ است و علمای عصر ما از بابت آنها خجلت زده‌اند. میرمخدوم اظهار می‌دارد که در این کتاب، بر آن است تا مطالب جدی تری را در نقد شیعه بگوید. وی تأکید می‌کند که برخی از این انتقادات، مطالبی است که در کتابهای شیعه آمده اما بخشی هم میانشان شایع است، گرچه در کتابی از کتب آنان یافت نمی‌شود. قسم اول را هفوات مخبئه و قسم دوم را عادات خبیثه می‌نامد. (۱۳/۲)

رساله‌ای که وی با عنوان الاحکام الدینیة از حسن شیروانی دانسته همان است که ما آن را در کتاب صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست (۸۷/۱ - ۱۰۷) چاپ کردیم تا نشان دهیم سنیان کشور عثمانی چه تصویری از عقاید شیعیان امامی داشته‌اند.

نخستین موردی که میرمخدوم بیان کرده بحث تقیه است که قاضی به اجمال به وی جواب داده اما در اینجا، اشاره نکرده است که خود میرمخدوم از ترس قزلباشها سالها در قزوین تقیه می‌کرد. قاضی در این بخش نمونه‌های فراوانی که سنیان معروف در وقت فشار دست به تقیه زده‌اند - مانند احمد بن حنبل و برخی دیگر در دوره مأمون و ماجرای محنه - بیان کرده است (۲۹/۲). در حاشیه (ص ۲۸) نکته لطیفی را به قتل از تفسیر کبیر فخر رازی در باره جواز تقیه در برخی از امور و نیز آرائی در این باره از قدما نقل کرده که جالب است. مجاهد گفته است که جواز تقیه مربوط به پیش از قوت اسلام بود. اما از حسن بصری نقل شده است که گوید: ان التقیة جائزة للمؤمنین الی یوم القیامة. (التفسیر الکبیر: ۱۴/۸)

مورد دیگر بحث از ازدواج ام کلثوم با عمر و مسائلی است که در اطراف آن مطرح شده است (۲۸/۲ - ۵۲). بحث دیگر در باره رجعت است (۵۲/۲ - ۶۸). بحث بعدی در باره این سخن صاحب نواقض است که شیعیان ائمه افضل از انبیاء می‌دانند (۶۸/۲ - ۸۲) بحث در باره مفهوم عصمت نزد شیعیان (۸۲/۲ - ۱۰۸) و نیز تکفیر صدر اول از صحابه و روایاتی که در باب فراگیر شدن ارتداد آمده، در ادامه آمده است (۱۰۸/۲ - ۱۱۴). برخورد عثمان با قرآن (۱۱۴) و تکلیف سنیان در روز قیامت از دید شیعه (۱۱۹) و رد کردن احادیث کتب صحاح سنی (۱۲۲) از دیگر موارد است. در باره این اتهام که شیعیان معتقدند که عثمان بخشی از آیات قرآن را از آن حذف کرده است، قاضی می‌گوید: عقیده

به تحریف قرآن، عقیده جمهور امامیه نیست و عده اندکی که قابل اعتنا نیستند «شردمة قليلة منهم لاعتداد بهم» چنین حرفی را مطرح کرده اند، کما این که شیخ طبرسی در تفسیر خود به نقل از سید مرتضی آورده است. قاضی در حاشیه خود بر این بخش بحث را مفصل تر مطرح کرده و با اشاره به عدم تحریف قرآن می گوید: اما کسانی از حشویه که مخالف با این نظر هستند، قابل اعتنا نیستند. این افراد کسانی از محدثان هستند که به برخی از اخبار ضعیف توجه کرده اند (۱۱۵/۲-۱۱۶).

میرمخدوم در اینجا اتهام دیگری را مطرح می کند و آن این که اینان برخی از احکام الهی را تعطیل می کنند. دلیلش آن است که اینان بر این باورند که حکومت از آن امام معصوم یا نایب او، نایب خاص یا عام است؛ و مقصودشان از نایب عام، مجتهد است که قائم مقام امام در تمام امور است. وقتی امام نیست، برخی از احکام الهی تعطیل است. قاضی می گوید: وی خودش می گوید که شیعیان قائل هستند که مجتهد در همه امور قائم مقام امام معصوم است. بنابراین برای چه باید احکام الهی تعطیل شود. در ادامه از شرایط مجتهدی که می بایست نایب امام باشد بحث شده که به لحاظ عقاید سیاسی شیعه، مبحث جالبی است (۱۳۱/۲ - ۱۳۷).

اتهام دیگر میرمخدوم آن است که شیعیان در بسیاری از احکام فقهی خود حالت سهلگیرانه دارند و در احکام الهی ساده گیر و اهل تسامح هستند. وی سپس به بیان برخی از احکام شرعی از دید شیعه پرداخته و برای مثال نمونه هایی را از جمله پاک دانستن باطن دهن و دماغ و چشم را مثال می زند که اینها نجس نمی شود. یا جمع بین نماز ظهر و عصر را روا می شمرد. یکی هم آن است که قائلند که با زناشنان می توانند از پشت، رابطه جنسی داشته باشند و نمونه های دیگر (۱۳۷/۲ - ۱۴۰). قاضی به یکایک این موارد که فراوان هم هست، پاسخ داده و تلاش می کند تا مواردی را که علمای اهل سنت هم موافق با نظرات شیعه هستند، بیان کند. مثلاً در پاک دانستن قی، حنفی ها هم با شیعیان مشترکند، یا این که حنفیان هم با شیعیان در پاک دانستن بول و غایط حیوانی که گوشتش حلال است با شیعه مشترکند، و از همین قبیل. آنگاه نمونه های مشابهی از تساهل فقهای اربعه سنی در برخی از موارد فقهی بر می شمرد.

مورد دیگری که میرمخدوم مثال زده بود، نشستن پا در وضو است. قاضی می گوید: این از روی تساهل نیست بلکه مسح پا نص قرآن و شستن آن بر خلاف نص قرآن است. به علاوه به جز مالک، فقهای دیگر سنی مسح بر کفش را هم جایز می دانند با این که این مخالف نص قرآن است. این قسمت برای یک فقه تطبیقی جالب توجه است. اما بحث دخول از پشت، وی اشاره می کند که این از موارد متفق علیه فقهای ما نیست. کسانی هم که آن را جایز می دانند قائل به کراهت شدید هستند. اما در اصل جواز، مالک بن انس موافق است و اصرار دارد و آن را مصداق آیه «نساءکم حرث لکم» می داند. سیوطی نقل می کند که کسی حکم این مسأله را از مالک پرسید. مالک گفت: من همین الان غسل این عمل را انجام دادم. جامی هم در بهارستان این را به شعر درآورده:

گفت مملوکه ای به مالک خویش کز قفایش گرفته راه فساد

ترک این فعل کن که جایز نیست نزد دین پروروان شرع نهاد

گفت خامُش که شیخ دین مالک بچنین عیش رخصت ما داد

شافعی هم می گفت که از رسول (ص) چیزی در حرمت و حلیت آن نرسیده است. تازه حنفیان که «لف الحریر» و به دخول آن در «امهات» قائلند، چرا این اشکال را می کنند. قاضی می گوید که این قبیل تساهلات در مذاهب اربعه هست و کسانی به هر کدام که راحت تر است از هر مذهب استناد می کنند و این شعر حاصل آن است:

شافعی گفت که شطرنج مباح است مدام راست گفته است چنین است که فرموده امام خواجه مالک سخنی گفت از این نازکتر که به نزدیک خردمند مباح است غلام بوحنیفه به از این گوید در باب شراب که ز جوشیده بخور کان نبود هیچ حرام حنبلی گفت اگر آن که به غم درمانی پسته بنگ تناول کن و خوش باش مدام بنگ و می می خور و کون می کن و میباز قمار که مسلمانی از این چار امام است تمام (۱۵۹/۲)

یکی دیگر از اتهامات میرمخدوم آن است که رافضیان ایران، مخالف تصوف و تصفیه باطن هستند و هر کسی را گمان برند به تصفیه باطن مشغول است، او را به «نقشبندی» متهم می کنند. برای همین است که قساوت قلب در میانشان فراوان است. سپس از فضل الله استرآبادی یاد می کند که بیست سال در نجف مقیم و از زاهدترین رافضیان بود، اما کسی او را از اولیاء به شمار نیاورد. وی می گوید: دلیلش یکی هم این بود که او میل اندکی به سب داشت.

قاضی که خود تمایلات صوفیانه دارد و دست کم در دو مورد از این کتاب تلاش می کند غزالی را هم به خاطر تألیف سرّ العالمین شیعه بداند، این نسبت را افتراء می شمرد. شاهد آن که اصحاب امامیه در مباحث کلامی خود نوشته اند از فضائل امام علی (ع) آن است که تمامی صوفیه و ارباب اشارات و حقیقت خود را بدو منسوب می کنند. سپس به کتاب «جامع الاسرار و منبع الانوار» و شرح فصوص و غیره مثل می زنند. در باره فضل الله هم می گوید: شاید دلیلش همان میل اندک او به سب کسی باشد که استحقاق سب دارد، چرا که این خود شرک خفی است که با صفای جلی جمع نمی شود. (۱۶۱/۲ - ۱۶۴). وی از نقشبندی هم که ابوبکر را به سر سلسله معرفت افزوده اند اظهار تنفر می کند و این که این اوضاع را سلاطین ازبکیه از روی بغضشان نسبت به حضرت علیه علویه درست کرده اند. (۱۶۵). آنچه هست این که تصور میرمخدوم در میانه قرن دهم هجری در قزوین که پایتخت صفویه بوده، و به خصوص تحت سیطره علمای جبل عامل بوده، چنین است که فضای آن، فضای ضد تصوف بوده است. ایراد دیگر صاحب نوافض سخن محقق کرکی یا به قول وی «ابن عبدالعالی» در باره جواز سجده برای عبد است که برای توجیه جواز سجده مردم برابر شاه اسماعیل درست کرده است.

قاضی اصل آن را بعید نمی شمرد، کما این که برادران یوسف، برابر برادرشان سجده کردند و خبر آن در قرآن هم آمده است. یا شیطان که مقرر بود برابر آدم سجده کند. آنچه حرام است، سجده تعظیم است نه سجده شکر. قاضی می گوید اصحاب ما هیچ کدام، سجده تعظیمی را جایز نمی دانند. سجده فرزند برابر پدرش می تواند سجده شکر باشد. قاضی می گوید همین میرمخدوم وقتی در ایران بود، برابر برخی از خوانین قزلباش سجده می کرد (۱۶۶/۲ - ۱۶۸). قول به جواز متعه، اشکال دیگر میرمخدوم به رافضیان ایران است چیزی که به زعم او رواج زناست. وی می گوید که هر شب در ایران بیش از صد هزار زنا صورت می گیرد. اگر کسی زن و مردی را در این حال ببیند و اعتراض کند، آنان فریاد می زنند که آهای این سنی است. میرمخدوم می گوید که نخستین چیزی که سبب دشمنی قزلباشها با او شده،

مخالفت وي با متعه بوده است. توجیه وي برای جواز متعه آن است که چون روافض جهاد در زمان غیبت را جایز نمی کنند و بدین ترتیب کنیز نمی توانند بگیرند، متعه را حلال کرده اند تا راحت باشند. وي می گوید که بر اساس فتوای شیعه، در یک شب چندین نفر می توانند زنی را صیغه کنند و می گوید که این را از عبدالعال پسر محقق کرکی پرسیده که آیا فتوای پدرت این است؟ او هم پاسخ داده است که این مجمع علیه فقهای امامیه است. قاضی پاسخ می دهد که وي در نقل برخی از شرایط خیانت کرده و این مربوط به یائسه است (۱۸۲/۲). اما قاضی در اصل قصه متعه، به پاسخ می نشیند و شرحی از فتاوی علمای قرن اول و دوم سنی به خصوص علمای مکه را در جواز متعه به دست می دهد. بعد هم مشتبی از فتاوی شگفت ابوحنیفه را در باره «اذا لف الحریر علی عورتہ فوطیء الام فلا یجب أن یحد» و غیر ذلک نقل می کند. در این بخش پاسخ های قاضی نوعاً جواب های نقضی از موارد فتوایی ابوحنیفه و دیگران است و می گوید که البته ما برای متعه دلایل قرآنی و روایی داریم که نیازی به ارائه آنها در اینجا نیست.

اما دو طنز برابر هم. میرمخدوم در قدح شیعیان می گوید: اما این که گفته اند که نطفه زنا در رحم منعقد نمی شود سخنی بدون دلیل است، چنان که از لطایف مشهور است که این سخن را به سنی ظریفی گفتند و او گفت: فمن این حصل هؤلاء التبرائیون؟ (۱۷۰/۲)

قاضی می گوید این داستان تحریف طنزی است که اصلش چنین است: یک شیعی و سنی مباحثه می کردند و شیعی این فتوای ابوحنیفه را که «اگر مردی که در ماوراءالنهر است زنی را که در مکه است عقد کند و آن زن بچه دار شود، بچه به آن پدر ملحق می شود» را انکار کرد. آن سنی نگفت: نکند احتمال می دهی که این بچه محصول زنا باشد، در حالی که ما مسلم می دانیم نطفه زنا در رحم منعقد نمی شود. شیعی گفت: فمن این حصل هؤلاء الماوراءالنهریون ... (۱۸۰/۲).

اشکال دیگر میرمخدوم نقل این روایت توسط شیخ طوسی است که زیارت امام حسین(ع) را معادل ثواب زیارت صد هزار پیغمبر و چندین عمره است و روایاتی دیگر در همین باب. میرمخدوم می گوید: با این حال، این روافض باز زحمت سفر حج را می کشند که باید برای ریا و خدعه باشد (۱۸۷/۲). قاضی جواب کلی می دهد و نیازی به پاسخگویی به این ترهات نمی بیند. وي جایی بعد از این، این اشعار جامی را در باره زیارت امام حسین(ع) می آورد:

کردم ز دیده پا به سوی مشهد حسین  
هست این سفر به مذهب عشاق فرض عین  
کعبه به گرد روضه او می کند طواف  
رکب الحجیج این تروحون این آین  
از قاف تا به قاف پر است از کرامتش  
آن به که حيله جوي کند ترک شید و شین  
(۲۱۹/۲)

اشکال دیگر ترک نماز جمعه توسط شیعه است و این شعر که:  
به مذهب که درست و به ملت که تمام  
جماع متعه حلال و نماز جمعه حرام

بعدهم اشاره به سختگیری شیعیان در عدالت و کاهش نماز جماعت در میان آنان کرده است. قاضی شرحی از اقوال علمای شیعه در باب نماز جمعه داده آراء مختلف از جمله این رأی که اقامه جمعه در عصر غیبت واجب است آورده، شرحی در باره هر کدام داده و مقایسه ای میان شرایط اقامه جمعه بر فتوای شیعه و علمای اهل سنت انجام داده است. بعد هم اشعاری از سروده های خود در این باره به دست داده که جالب است و بیت آخر این است:

به مذهب که درست و به ملت که تمام

نکاح مادر و خواهر حلال و متعه حرام

(۱۹۷/۲ - ۱۹۸)

درباره نماز جماعت هم شرحی در باره عدالت می دهد و سپس در پاسخ نقضی اشاره به مواردی دارد که کسانی از صحابه یا حتی مالک از حضور در جمعه و جماعت خودداری کرده و سالها به همین روش ادامه دادند (۲۰۰/۲ - ۲۰۱). اشکال دیگر میرمخدوم به محقق کرکی در باره اقدام وی در تغییر قبله برخی از مساجد معروف برخلاف چیزی جهتی است که از قبل و از آغاز اسلام بوده است. در اینجا هم قاضی پاسخ هایی داده و مطالبی از اهل نجوم و هیئت و ریاضی نقل کرده است.

اشکال دیگر میرمخدوم بحث از این است که شیعیان، سلطان حقیقی را امام معصوم می دانند. این امام را هفتصد سال است غایب است و جای او مجتهد است که همه وظایف امام معصوم را به جز جهاد بر عهده دارد. یک اشکال صاحب نواقض آن است که اگر مجتهد نبود، چه می شود؟ اشکال دیگر میرمخدوم آن است که پس، این طهماسب کیست؟ امام معصوم است؟ خیر. مجتهد است؟ خیر. حتی برخی در عدالتش هم تردید دارند. یعنی یک امام غاصب است. پس چرا شیعیان او را لعن نمی کنند؟

قاضی می گوید پاسخ پرسش اول آن است که در غیاب مجتهد عدول مؤمنین این کارهای را انجام می دهند و بنابراین در غیبت امام و مجتهد هم مشکلی پیش نمی آید. اما شاه طهماسب، ادعا نداشت که جای امام معصوم نشسته است. او خود را رعیت امام می دانست که کارش حفظ ثغور مسلمین است، آن هم از باب این که هر کسی قادر به امر به معروف و نهی از منکر است، باید وظیفه اش را انجام دهد. اما این که میرمخدوم او را فاسق دانسته، در باره او نارواست و خبر توبه نصح او در همه جا هست (۲۱۵/۲ - ۲۱۶).

چند پنجم در باره نسبت هایی است که میرمخدوم آنها را عادات زشت شیعیان می داند. نخستین مورد آن است که این جماعت به جای نمازهای واجب، لعن بر صحابه و زوجات رسول (ص) می کنند. وی ادامه می دهد که شاه طهماسب جز روز عاشورا نماز نمی خواند. و بهانه اش این که من وسواسی هستم و نماز خواندن برایم سخت و مزاحم کارهای سلطنت است. قاضی پاسخ می دهد، این اتهام که اینان به جای نماز، لعن می کنند، کذب محض است. این نسبت ها هم به شاه طهماسب که با داشتن مقام سلطنت نیازی به ریاکاری نداشت، کذب است. وی می گوید که طهماسب، به خاطر شدت تدین، از شعر خوانی و غنا هم پرهیز داشت، چه رسد به این که نمازهای یومیه را که برترین اعمال است ترک کند. قاضی در حاشیه اشاره به این نکته دارد که بله، طهماسب از بس در نیت وضو و نماز وسواس داشت گاه می شد که وقت نماز می گذشت و او به خاطر وسواس نتوانسته بود نیت کند. (۲۳۲/۲).

اتهام دیگر آن که این جماعت برای رفع بلا و بیماری و فقر، معتقدند که اگر هفتاد بار فلان را لعن کنند، اوضاع نابسامانشان درست می شود. داستانی هم در باره ملاجان صدقی نقل می کند. قاضی پاسخ می دهد که این

مسأله مبنای فتوایی از علما ندارد و هر چه هست از عوام است. سپس می گوید داستان ملاجان هم تتمه ای دارد که وی حذف کرده و آن را نقل می کند. در متن میرمخدوم اشاره ای هست که در این دولت، یعنی دولت صفوی، اهل سنت «اکابر اغنیاء» و شیعه «فقراء ضعفاء» هستند. (۲۳۳/۲) این اشاره ای است به این که در دوره طهماسب همچنان سنیان در این دولت حضور داشته و موقعیت اجتماعی و مالی مناسبی هم داشته اند.

اتهام دیگر آن است که این جماعت معتقدند که همه معاصی و گناهانشان با حب علی و بغض مخالفین پاک می شود و برای همین جهت است که حیرتی شاعر را احترام می کنند. قاضی ضمن تأیید اهمیت حب علی (ع) در باره حیرتی اشاره می کند که همه می دانند این شاعری بود که ظاهرش بر عدالت نبود. زمانی هم شاه طهماسب قصد کشتنش را داشت که به طبرستان گریخت. احترامی هم که کسانی به او می گذاشتند برای آن بود که از زبانش آسوده باشند. با این حال، سگ او بهتر از صاحب نواقض است (۲۳۴/۲). توجه داریم که حیرتی شاعر یکی از شاعران پر شعر این دوره است که فراوان بر ضد سنیان هم شعر گفته است (خلاصه التواریخ: ۳۷۵/۱).

نکته دیگر آن است که شیعیان، نوروز را که یک عید جاهلی است بزرگ می شمردند و آن را عید می دانند. بلکه عید غدیر و نوروز را از عید فطر و قربان مهم تر می شمردند. این حرف هم از کتاب «مذهب» ابن فهدشان شروع شده که غسل نوروز را هم مستحب دانسته است.

پاسخ قاضی در نهایت این است که اعتبار به نوروز از باب عید جاهلی بودن آن نیست بلکه به خاطر نقلهایی است که در باره اعتبار این روز به جهت آن که امام علی(ع) در آن روز به دنیا آمده یا روزی است که عثمان در آن روز کشته شده و امثال اینها می باشد. در حاشیه ای که قاضی در اینجا نوشته گفته است که نوروز جاهلی زمانش غیر از نوروز فعلی است که از زمان ملکشاه باب شده و روز اول فروردین است. (۲۳۸/۲).

میرمخدوم در اشکال بعدی می گوید که این شیعیان، قبور بسیاری از صوفیه را تخریب کردند که از آن جمله قبر قاضی بیضاوی صاحب تفسیر اسرار التأویل و همین طور ابواسحاق کازرونی است که قطب الاقطاب عصر خود و همین طور قبر عین القضاة همدانی و عده ای دیگر است. وی اشاره ای هم به قبر ابوحنیفه دارد که در بغداد بوده است.

قاضی می گوید این کارها به اشاره جد همین آقا، یعنی شریف دوم بوده است. اما این افراط کاری های همیشه بوده که نمونه اش برخورد صحابه پیغمبر با عثمان است که او را کشتند و بعد هم اجازه دفنش را در قبرستان بقیع ندادند (۲۴۰/۲).

از دیگر عاداتی که میرمخدوم از آن به عنوان عادت بد شیعیان یاد می کند، برگزاری عید بابا شجاع الدین است. شرح آن این است که مردم کاشان بر این تصورند که ابولؤلؤه قاتل خلیفه دوم، از مدینه فرار کرده و به کاشان آمد. وی در بیرون کاشان مدفون است. کاشانی ها که جایی در عراق عجم بین قم و اصفهان است در روز ۲۶ ذی حجه اجتماع کرده آدمی را از عجین درست کرده داخل شکمش شیره خرما ریخته و جشن و شادی برگزار می کنند و بعد هم کاردی در شکم او می زنند تا شیره خرما بیرون می ریزد. میرمخدوم می گوید: عمر در کاشان مثل صدیق در سبزوار است چنان که حیرتی می گوید:

خوارم اندر ولایت قزوین چون عمر در ولایت کاشان  
و این شعر ملای روم:

سبزوار است این جهان کج مدار ما چو بوبکریم در وی خوار و زار  
و مثل این مَثَل:

و علی فی عمان مثل عمر فی قاشان (۲۴۲/۲).

قاضی می گوید: هیچ یک از علمای امامیه فتوای به آنچه در کاشان می گذرد، نداده است. اینها کارهایی است که افراد جلف و سبک کرده از خودشان در می آورند. این قبیل بازی ها را سنی ها هم در بغداد انجام می دادند. ابن کثیر می نویسد که در آنجا زنی را به عنوان عایشه و کسانی را به عنوان طلحه و زبیر درآورده می گویند: می خواهیم با علی بجنگیم. بعد هم درگیری شده عده زیادی کشته شدند. قاضی می افزاید: آنچه از تعصبات اهل کاشان و قم و سبزوار می گوید، قطره ای است از آنچه در جرجان می گذرد، شهری که میرمخدوم هم به آنجا منسوب است. مخصوصاً ملاجان صدقی که داستان معارضه اش را با خود آورده از همان جرجان است (۲/۲۴۴).

این نکته که جرجان شهری شیعه بوده و فوق العاده در تشیع جدی بوده و اشعار زیادی در قدح خلفا در آن شهر تولید شده، از منابع دیگر هم استفاده می شود. بخشی از آن مطالب را در کتاب تاریخ تشیع در جرجان و استرآباد آورده ایم. اشکال بعدی در باره سبک سوگواری شیعیان در عشر اول محرم است. میرمخدوم می گوید که اینها با شمشیرهای تزیین شده و تفاخر بیرون می آیند و همراه با امردان خود در بازار و محلات می چرخند و اسم آن را تعزیه حسین می گذرانند. در این وقت مرثیه سرایی کرده و صیحه می کشند. ظاهرشان حسینی و باطنشان یزیدی است. اینها کارهای روزشان است و شب هم به لواط و زنا مشغولند.

علما هم همراه شاگردانشان بیرون می آیند و مرثیه می خوانند، در حالی که نظم و نثرشان مسخره است. این جماعت، با این کارها، روزه گرفتن روز عاشورا را، با آن فضیلتی که دارد، مکروه می دانند و ترک می کنند. روز عاشورا چیزی نمی خورند و بعد از ظهر با تربت حسین، افطار می کنند. شاید انکار صوم عاشورا شاهی بر کفر آنان باشد. در این وقت میرمخدوم پس از آن که از خشم و تنفر خود یاد کرده بشارتی می دهد و آن این است که این دولت، یعنی دولت صفوی دوام نخواهد آورد. وی می گوید که دو شاهد دارد که این دولت در حال زوال است. یکی شرعی است که ۱۵ سال پیش به او الهام شده است، آن هنگام که در اربعینات ریاضت می کشیده و کتب صوفیه می خوانده و مراقب نفس خود بوده است. وی می گوید وقتی در ۲۵ سالگی در سال ۹۷۲ از حج بر می گشته است در شام زاهدی مغربی را در مسجد اموی دیده و از غلبه روافض گلایه کرده و او به وی بشارت داده است که به زودی از بین می روند. وی در این باره به شرح مقدماتی پرداخته و نتیجه می گیرد که عمر این دولت کمتر از دولت اموی است و هزار ماه حداکثر آن است و چون اینها از سال ۹۰۵ آمده اند، بر اساس هزار ماه عمر دولتشان هشتاد و سه سال و یک سوم سال خواهد بود. یک شاهد نجومی هم هست... (۲/۲۴۴ - ۲۵۰).

قاضی به صراحت می گوید: این قبیل اعمالی که در ماه محرم از سوی عوام برگزار می شود، مورد رضایت علمای کرام و صلحا نیست. اختصاص به بلاد شیعه هم ندارد بلکه در میان عوام روم و ماوراء النهر هم بوده است. اما همه مجالس عاشورا هم چنین نیست. به علاوه، در آن قبیل مجالس هم، نیت علمایی که حاضر می شوند طاعت است نه معصیت. اگر کسی در این مجالس معصیت می کند بر عهده خود اوست.

قاضی در باره روزه روز عاشورا می گوید: نه تنها دلیلی بر استحباب روزه عاشورا نداریم که شاهد داریم این کار از بدعت های قاتلان حسین است. چنان که صاحب قاموس که خود سنی است در کتاب سفر السعاده می گوید: ائمه حدیث گفته اند که سرمه زدن روز عاشورا بدعتی است که قاتلان حسین درست کردند (سفرالسعاده: ۱۴۲).

قاضی سپس به تمسخر پیشگویی او پرداخته و آنچه را که او به عنوان نشانه شرعی یاد کرده، نوعی وسواس ذهنی و توهم و تخیل شیطانی می نامد (۲/۲۵۳). در باره آن زاهد مغربی می گوید بسا از همین نقشبندی ها بوده که افکار خرکی و گوساله وار در ذهنش بوده است و شاهدش این شعر:

این فسون دیو در دلهای کج همچو کفش کج بود در پای کج

قاضی می گوید این که او گفته ۲۵ ساله بوده اشتباه می کند، آن زمان باید ۲۶ سال می داشته است. قاعدتا این بر اساس سال تولد اوست. بدین ترتیب دقت خود را در «تاریخ» و سال هم نشان می دهد. قاضی می گوید این که میرمخدوم تاریخ دولت قزلباش را سال ۹۰۵ دانسته اشتباه است. چرا که آغاز دولت اینان از زمان خروج سلطان حیدر بر حاکم شیروان و تصرف آنجا بوده است. وقتی او را کشتند خداوند با اسماعیل انتقام او را گرفت (۲/۲۵۵).

جند ششم اختصاص به برخی از مطالب کفریات دارد که شماری از فقهای سنی به آنها فتوا داده اند. این چیزی بود که قاضی در برخی از مباحث قبلی در برابر برخی از مستندات میرمخدوم از آثار شیعه، قول بیانش را داده بود. این بخش رد بر نواقض نیست بلکه مناظره ای میان حجازی و عراقی در نقد برخی از دیدگاه ها و فتاوی دو طرف است